

رنگ روی کنجی لغت آری ده کنجی بر کنک زبان معنای تنگ کنج  
الرجل در بر یعنی کنک و زبان شد مرد و هوای کنجی و می الساکنه الماس کین  
دور و بر قیمت لو طاش در البصوح عود اعانی الواصی بر دیکلوی دارودر  
که غایتی بجی و بلخ اغلیک صفندی و الوه آن کو که کدیورک اثری بجی  
پورا لوندیجیم دیارنده بر طاعندرا لید بویک دیو رب و قویون معنایند  
عربیدرا صلنده الید دیرک و اولو غنک بر جاننده دیو لرتنکم فرغ کتابلرت  
باب صلوتی نمازک فاعده سنه الیقینک برستی بره وضع الیک کولک در بر  
امم صیونش منکلم و حله در فارسیه منکره کفند اند و شنیده ام در لراما  
عربیه حرف عطفندر اما در حشیل و جوشن جلا هارکد بو الیک جوشن کله کلوه  
در اما کنزها عربیدر مهلت معنایند در اما فی زنها و فی و نقاره معنای  
امدایش صکی امر بوقرب عربیدر امر در سفلسه و غلغله عربیدر مناره غلام  
آمد یعنی کهنه که امر و مشهور عربیدر ترکیده دخی مستعمل امر و دخی بوجه  
و هینلو و الیقین سنند بازشی و دون که بولک بولک بغلفش اوله  
هر بولکه امند در لراما بیک عربیدر بجده همه تخفیف ایدر لمبودر  
انما غلش براوت ایدر بیوا قاری او یقین اولور و چچکی قرل و صادر دخی  
اولور تک کوز نه کمی اولسند ایدن کوزنه اکور شفا بولور لوانا د  
غله قویلیق بره در لور کلور و ایلار یقین انباریدن لفظدن صیغه امر  
و بعضی ترکیب کرده صفت دخی استعمال اولور اینا خون حصار و قلعه  
بعضیله و اور می طویب تن و زین قایده سنه استعمال ایدر لر غنی  
بیت قلاع دولت باد شاه جم قدرت که هست ابره بجوشن کیند اینا  
خون حقی بودر که ایکی ایلد مستعمل اینا و در یقین شریک معنایند اینا  
مالیاد و ضم ایله و قویلیق یقین ایلیق کیند اینان طریقی و یا یقین اینا  
با یقین یعنی یضغیل در اینا شده صوی صوغلش قویله اینا معنایند و فارسیه  
یعنی مخلوط اولش سنند اینان کدیور باقی اینو کدیور و هینو اینو منقل

نور

ابو و بعضی امر و داینو منقل اینلر بارش قاضی طور لقی اینی بیلیج صیوه معنایند  
که خرمنده اریه و بعدای یعنی در اینستد حوشن طوقصفتی اولش سنند قان  
و مرکب کی اینستد شد در لراما سندم ابوب اوت کوکی اینوش منقل و نو کوکی  
اینوه بول و کین و غلله آینه منقل اینوه ناک کیک راک اینوهی غلبه لک  
اینوهی بوی کوفته یعنی قویلو سنند شمس خرفی بیت توخ اسمان کرد معتبر  
اگر کرد در زلفش دست اینوه اینیس بمعنی اینی یعنی اریه و بعدای یعنی  
انجام اشکار و غصده و غم اینان قصف اینان بر هکلت اسمیدر حسرو  
شیرین اذره اولور اینجخت طلوع اینجک سیه و اند لور که مغزی غ اولور یعنی  
بلی لور کدیور غ اولور اینج در رنگ بری اینجی بره اینجی برن کوفته روی  
من و شکن پوست دیور صولش و غلوه بیت چو یخت شاه جوانست و چهره اش  
شاداب کوفته روی نواز قات اینجوخ و مجباده کاشد که پوست لایق  
معنایند اما ظاهر بودر کدیور زده و سایر اعضا بره شده استعمال اولور  
اینجوخ دم اینجوخ اینجوق و اوجی قوتوق و بولک اینجوخ معروف و مشهور  
ترکده دخی مشهور در غنجه یقین دیور اینجی بیلیج یعنی سف بلیج و معتقد لکی  
بیت کویچه برشکال استاده بغایت سخت چشم و چیره باشد و یقین بکود  
از انقماش مدامش خرز در اینجی باشد خوزه دکی معنایند در انداست  
لفظنک جمعیله مفردیده است و شنیده و جمعه اندک لور و اوجلند اوند  
و اینجده عدلجه بولک اسمی در و ایند داشت معنایند بیت بیض جودش سنک  
حاره بایس کل اسبد بکینا ناند و اینده الف و او و این اسم اوله شوب  
جایز در کد الف بونید بکوره لرمثله استایند و میند بکوره لور دن جنری  
اسمه اوله شمس الف حروف اولور مثله حاشا بند و حاشا کدیور کاه اولور  
کدر ایله سی طور کین کور لور خواجه سنان بیت این کور می نور سیده  
سنند عشوه جان در زجر بر سنند اندازه نغم و لیک در رسم و معرفت